

[۲۴۳]

استیاز یافته همواره محفوف عواطف خسروانده بود در سال نوزدهم
از اصل و اضافه پدایه در هزاره دو صد سوار برآمده در سال بیست
و درم بمنصب سه هزاره سه صد سوار و خطاب خانه زاد خانی
چهارم مذاکرات افروخت - در سال بیست و پنجم از دکن (که بدیدن
بود) خود شایسته خان (رفته بود) معاودت نموده سعادت اندوز
لازمیت پادشاهی گشت - از پیشگاه خلافت در آخر همین سال
بمنصب چهار هزاره پانصد سوار و خطاب موروثی اعتقاد خان (که
پدر و عم او باین نام ممتاز بودند) مطرح انظار نوازش گردیده
بتفویض میربخشی گری سرمایه اعتبار اندوخت - از آنجا (که
اکثر باظهار بیماری مراسم عهده مرجوعه را نمی توانست بتقدیم
(سائید) سال بیست و ششم هنگام معاودت الویه پادشاهی از کابل
بدار الخلافه چون ساحم لاهور بعز نزول سعادت پذیر گردید
التماس نمود که چندی در دار السلطنه اقامت گزیده بمعالجه
پردازد - از بنده پروری بشرف دستوری بر نواخته بتقرر سالیانه
شصت هزار روپیه خورسند ساختند - و پس از حصول صحت در سال
بیست و هفتم بدرگاه خسروی ناصیه سا گشت - از خانه زاد نوازی
ببعلی منصب و خدمت بآئین سابق سرافراز گردانیدند . و از
تا آخر سال سیم بدان خدمت والا رفتند بے دواعی طمع و افراض

(۲) در [بعضی نسخه] محفوف و مشمول عواطف خسروانده بود (۳) نسخه

[باج] بفر نزول سعادت پذیر .

[۲۴۰]

[۲۳۴]

نفعانی در کمال استغنا و بے پروائی پرداخته نخیبرگ ستون نابی
 اندوخت - و بعد از جنگ داراشکوه در مقام سموگنده که شکارگاه سم
 مشهور باحراز ملازمت عالمگیری کامیاب امتیاز گردیده در سال پنجم
 باضافه هزاره بمنصب پنج هزاره هزار سوار مطرح انظار عنایت
 خسروانه گشت - و در سال دهم بمرحمت علم اختصاص یافته
 بدیدن برادر کلان (که دران ایام ناظم بنگاله بود) از پیشگاه سلطنت
 مجاز گردید - و مدتی دران ولایت بعیش و کامرانی اوقات گذرانیده
 در سال یازدهم سنه (۱۰۸۲) هزار و هشتاد و دوم هجری بسیر
 عالم بالا شتافت - خدایش رحمت کند - عجب مرد راست
 و درست بے ساخته و بے پروا بود - حق پرستی و فقیر دوستی
 بکمال داشت *

گویند در زمره بدیدن معجزه بے کویچه گرد بے سرر یا شتافته بود
 چون این حرکات مذاقی سطوت امارت است پادشاه از روی تعرض
 پرسید که کسی آنجا از بندهای پادشاهی هم بود - عرض کرد که
 بکے همین سیاه روی بود - و دیگر همه بندهای خدا بودند - پس
 محمد یار خان نیز در خوبیها یکتای زمان بود - احوالش جدا
 به تحریر آمده - و دختر او فاطمه بیگم زوجة مفتخر خان بن
 فاخر خان نجم ثانی در آخرها پیش خلد مکان اعتبار داشت
 و صدر النساء بود *

(۲) صفحه [ب] برخصت ممتاز گردید *

• اقصی القضاة قاضي عبد الوهاب •

زبیرا شیخ محمد طاهر بوهرة است - که در یمن گجرات سکونت
 داشت - تعالی بفضل و کمالات یافته بحرمدن شریفین شایسته
 و بشیخ عالی متقی (رحمه الله) پیوست - و مرید شد - و در ذرع
 و تقوی و فن حدیث یگانه در زکار گردید - چون بوطن اصلی معارفت
 نمود بدعتهای (که اعتقاداً و عملاً در قوم خود شایع بود) برداشت
 و در شکست گروه مهدویه پیروزان سید محمد جوانپوری منکوشید
 و حسب وصیت شیخ خود مداد بجهت طلبه علم راست صادر
 و در وقت حل کردن آن تدریس می نمود - مبکرات که یکی از دیگر
 چرا مانع شود - مجمع البحار غریب المغت حدیث از تالیفات
 مشهور است - در سنه (۹۸۶) نصد و هشتاد و شش منان اجمن
 و سازنگپور مالوه جمع در اثنای راه بود ریخته کارش نامم رسانیدند
 گویند عهد کرده بود که تا سیاهی تشیع و بدعتهای دیگر از دل نوم
 خودش شست و شو ندهد دستار بر سر نه بزدن - چون در (۹۸۰)
 نصد و هشتاد عرش آشیانی داخل گجرات شده با شیخ ملاقات
 نمود دستار را بدست خود بر سرش پیچید - و گمت ایفای نذر شما
 بر ذمه من است - و میرزا عزیز کوکه را بحکومت آنجا نامزد ساخت
 شیخ بیادری میرزا اکثر رسوم آن نوم را برانداخت - پس از چندی
 (که ایالت آنجا بیکی از امرای ایران باز گردید) آن جماعه باعانت او

(۲) نسخه [ب] در زهد و تقوی (۳) نسخه [ج] بوطن اصلی •

[۲۳۶]

بتازگی سرخلاف برداشتند - شیخ دستار از سر بکشاد - و بعزم
 دار الخلافه آگوه کمر بست - و با وصف فتح سید وحید الدین
 گجراتی صمدنغ نشد - و رسید آنچه رسید - نعلش اوزا از مالوه بنهوراله
 (که عبارت از پتن است) آورده بخوابگاه نیاگانش سپردند *

قاضی عبدالوهاب در علم فقه و اصول مهارت تمام داشت - و در
 عهد فردوس آشیانی مدتی بخدمت افتای پتن که هوادار است
 می بود احکم - هانگامی (که شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر بانظام
 مهم صوبه دکن مامور گردید) قاضی بخدمت شتافته رعایت
 و احترام یافت - و از ابتدای جلوس آن شاه فتح نصیب بوسری
 فرمان درائی هذدوستان بخدمت جایل القدر قضای عسکر در کمال
 استقلال و غایت نفاذ حکم و نهایت اعتبار و اقتدار اشتغال داشت
 و این امر چنانچه از قاضی مذکور متعینی شد از پیشینیان کسی را
 باین استقلال نشد - چه مزاج پادشاهی آهسته مصرف یاس امور
 دینی بود که نظم و نسق مملکت بدین وسعت جز بحدود و سیاست
 شرعیه بکار نمی رفت - قضات بلاد و قصبات با حکام و ولایات تار بزر
 می فروختند - قاضی حضور (که بزعم و تدبیر خود را و نموده در
 کمشیت امور جزوی و کلی اوای انرا و لا غیر می افراشت) امرای
 عمده از حساب بر میداشتند و از عسکری چون کباب می سوختند

(۲) نسخه [ب] نماز بزر می فروختند - و در [بعضی نسخه] فاز بزر

می فروختند - اما صحیح تار است که بمعنی قصاص و داد قذیل باشد *

و با این همه میگویند که قاضی در اخذ و جرید طواری داشت
 و زوهای خطیر اندوخته بود - مهابت خان لهراسپ (که به بیداری
 و شوخی شهرت داشت) هنگامی که بیعناق دکن مرخص شد - و در
 حوالی دارالخلافه بدرخواست معاهده روزه چند فروکش نمود
 در آن اثنا سرف یافن که سه چهار لک روپیه را جنس کشمیر و اگره
 خریدار قاضی با مال تجار باحمدآباد بیرون - از قاضی دل پری داشت
 همه را کشیده طلبید - و بسپاه تنخواه نمود - پس از آنکه بعرض
 بادشاه رسید جواب داد که از روی اضطرار از سوداگران بطریق قرض
 گرفته ام - با منافع بآنها خواهم رسانید - قاضی سوای اغماض مصلحت
 ندید - و در سال هفدهم بسبب استیلا مرض از حسن ابدال برفتن
 دارالخلافه مجاز گردید - و سید علی اکبر قاضی لاهور بنیابت او
 مامور گشت - و در سر آغاز سال نوزدهم هیزدهم رمضان سنه (۱۰۸۶)
 هزار و هشتاد و شش هجری در شاهجهانآباد داعی اجل را ابیدگ
 اجابت گفت - چهار پسر داشت - نخستین شیخ الاسلام که بقضائیه
 دارالخلافه قیام داشت - بمرحبت طلب بحضور رسیده از انتقال پدر
 بخدمت قضای عسکر معالی معزز گردید - او بخلاف پدر دیانت
 واقعی داشت - و دوع و صلاح او منسوب برپا نبود - از ترکه پدر
 که لک شرفی و پنج لک روپیه نقد و جواهر و جنس بحیار بود) دانه
 نگرفته بدیگر درته تسمک نمود - بکمال نیک نفسی زیست میکرد

مظار بر فساد زمانه (که مزاجها بکذب و زور آشنا شده) انفصال قضایا
بر بینه و شواهد نمی نمود . و بیشتر از خانی عذر میکرد . تا مدعی
و مدعی علیه باهم بفهمند *

گویند در باب جواز مهم بیجا پور و حیدر آباد پادشاه از

(۲)

استفسار مسئله فرمود . او خلاف مرضی جواب داد . و در سال

بیست و هفتم بتوفیق قطری آهی جذبه در (بود . مستعفی خدمت

گشته از تعلقات دنیوی دامن افشاند . با رجوع عنایات پادشاهی

و تحریض بر عدم ترک خدمت قضا عذر توجه از طرفی که رفته بود

نگرداند . و بتجویز او قضای (در بسید ابو سعید خویش قاضی

عبد الوهاب که در دارالخلافه بود تفویض یافت . و در سال بیست

و هشتم بسفر حجاز مرخص گشت . و پس از معاودت بپندر سورت

خلد مکان باعزاز طلب داشته عنایت زیاده بحال او مبذول نمود

چنانچه مکرر عطر بدست مبارک بر جامه اش مالید . و تکلیف قضا

و صدارت بمیان آمد . ابا نموده التماس کرد که چند (خصت

وطن شود . که زیارت مقابر بزرگان و ملاقات عیال و اطفال دریافته

خود را برکاب رساند . پس ازان از جناب آهی مصیبت می نمود

که باز الوداع عمل پادشاهی نشود . اتفاقا در سال چهل و دوم فرمان

شوق عنوان مصحوب نورالحق برادرش صادر گردید . باران آنکه بعد

آمدن بحضور اگر شغل صدارت اختیار نماید بار مفوض گردید

مشار الیه ناچار باکراه با دل ناخواه (که همواره از جناب خداوند
حقیقی مستدعی بود که آلوده عمل پادشاهی نشود - و زود بمقصد
اعلی پیوندد) از احمدآباد بار سفر بر بست - در همان ایام مرض
اشددان گرفت - و در سنه (۱۱۰۹) یکمزار و یکصد و نهم هجری طرف
(که جاذبه اش گریبان گیر بود) شتافت - پادشاه نیز نظر بر تقدس
ذات او افسوس فرموده کلمه حق بر زبان راندند - که خوشا حال او که
بعد از حج خود را ملوث با امور دنیا نساخت - درین سلطنت در صد ساله
قیموریه در دیانت و خدا پرستی مثل او قاضی نگذشته - پیوسته
در حالت قضا هم مستعفی بود - پادشاه نمی گذاشت تا به تقریب
هم بیجاپور (که جنگ مسالمین است) خود را کشید *

این امر جلیل القدر را دین بدنیادرشان سخت آسان گرفته اند
زرها برشوت خرج می کنند - تا بابطال حقوق مردم صد چندان
ستانند - نکاحه و مهراجه را حلال تر از شیر مادر میدانند - از قضات
ارثی قضات چه توان گفت - که من علم نصیب اعداست - و دفتر
دیسپاندریه و گفته زمینداران کتاب و شرع آنهاست - هرگاه درشان قضات
با علم و عمل حدیثی وارد شده (که از سه قاضی یکی بهشتی است)
و خواجه محمد پارسا (تدس سوره) در فصل الخطاب گوید آن قاضی
بهشتی هم مگر قاضی بهشتی باشد اندازه گمراهی و ضلالت این قوم
که کمتر از جهال اند که تواند گرفت - آن مرحوم را هم چهار پسر بود

[۲۴۰]

ازان جمله شیخ سراج الدین که دیوان برار بود - و زرهای پادشاهی
 به صرف آورده آخر کار خرقه درویشی پوشید - و در اورنگ آباد در
 خدمت خواجه عبدالرحمن (که از مدت‌ها خیرباد منصب و روزگار
 گفته بدر توکل زده صاحب وجد و حال بود) سرید گشت - و پس از
 واقعه ناگزیر خلد مکان همراه شیخ خود بدر اختلافه شناخته بوقت
 موعود در گذشت - پسر دیگر محمد اکرم که مدت‌ها صدارت احمد آباد
 داشت - و شیخ الاسلام خان خطاب یافته آخرها نابینا گشته در بندر
 سورت منزوی بود - در عهد خسرو زمان رخت هستی نه کرد - از پسران
 قاضی عبدالوهاب نورالحق و عبدالحق - که با یکدیگر در شکل و وضع
 بسیار مشابه و مانا بودند - در زمان پادشاه هم اشتباه نمود که کدام
 یک است - اردین با احتساب لشکر مامور بود - و در همین بدارونگیهای
 حضور می پرداخت - پسر عبدالحق محمد معالی خان که خوگر
 شراب و شیفته راگ بود - و خود نیز بی حجابانه میخواند - و بشکار
 شوق کمال داشت - درین عهد مدت‌ها بفوجداری ملکاپور برار (که
 هیزده گروهی برهانپور اسم) قیام داشته هیزده سال پیش ازین
 کما پیش در گذشت *

(۲) باید دانست که بوهرا بزبان هندی بمعنی تاجر است - چون اکثر
 این قوم بتجارت اوقات میگذرانند باین اسم موسوم شده اند - گویند
 قبل ازین بچهار صد و پنجاه سال تخمینا بارشاد یکی از ملکانی فضلا

(که ملا علی نام داشت - و قبرش در قصبه کفایت است) جمعی از اهل گجرات (که در آن وقت عموماً بت پرست بودند) بدین اسلام در آمدند - و چون آن شخص مذهب امامیه داشت بهمان طریق گرویدند - و پس از آن [که سلطان احمد (که از اهرای معتبر سلطان فیروز شاه پادشاه دهلی بود) بران دوازده تصوف یافت - و اسلام شایع گردید] بتعالیم علمای وقت (که همه اهل سنت و جماعت بودند) برخه از آن جماعت باین آئین در آمدند - و چون بین افریقین نزاع و جدال از قدیم الایام معمول و مستمر است بخلاف میان بکدیگر سرخاست - آنها که بر تشیع مانده اند همواره یکی از مباحثی فضلا از قوم خود دارند - که در مسائل شرعیه بار رجوع می نمایند - و خمس مال را بسادات مدینه مذوره می فرستند - و زکوة را بآن رئیس فاضل می دهند - که بفقرای قوم خود قسمت می نماید *^(۲)

• امام خان رومی •

حسین پاشا ولد علی پاشا سمس - و پاشا بعرف آن ولایت عبارت از امیر است - بحکومت بصره می پرداخت - و در ظاهر اطاعت سلطان روم می نمود - محمد عم او بتقریبی از روی رنجیده باستبدول رفت - بداعیه آنکه برادر زاده را معزول گردانیده خود منصوب شود چون مطلبش در آن جا صورت پذیر نگشت پیش ابشر پاشای حلب (که عزل و نصب حکام برخی بلاد متعلقه روم باختیار او بود) رفته

(۲) نسخه [ج] بفقرای قوم قسمت می نماید •

[۲۴۲]

بند ساوکی و ناشایستگی اطوار دراز زاده ظاهر ساخت - و استدعای
 اقطاع نمود - که محصول آن را صرف خوائج ضروری نماید - ابشر
 بعسین پاشا نوشت - که محله از اواحق بصره بوی باز گذارد
 بعد از آنکه ببصره آمد حسین پاشا بر طبق نوشته ابشر کار بند شد
 و محمد را بدلهوئی نزد خرد نگاهداشت - چون محمد با اتفاق برادر
 خود پا از اندازه بیرون گذاشته بی اعتدالی آغاز نهاد حسین پاشا
 هر دو را بند نمود، در آن هندوستان نمود - اینان با طائف الحیل بر کنار
 لکسا از جهاز بر آمده بغداد پیش مرتضی پاشا رفتند - و محمد
 از روی تدبیر و قلابیس اتفاق حسین پاشا با تزلدش و وفور خزانه او
 را نموده ظاهر ساخت - که اگر شما با جمعیت خویش آمده او را
 بر آرند و حکومت بصره بمن متعلق شود همین خزانه مزبور بشما
 عاید خواهد شد *

مرتضی پاشا این قصه بقیصر نگاشته دستوری گرفت - که
 از بغداد بصره رفتن حسین پاشا را بر آرند - و بصره را بمحمد
 سپارند - و چون ابن عزیمت از قوت بفرمان آوردن نزدیک بصره رسید
 حسین پاشا نیز پسر خود یحیی را با قوچه به نبرد او فرستاد - یحیی
 چون دانست (که با او جمعیت بسیار است - و تاب مقاومت
 ندارد) راه مقاومت سپرد - بار پیوست - و حسین پاشا از شنیدن
 این خبر ^(۲) ^(۳) آسیده سر شده عیال و اموال خود را به بهیها که از مضافات

(۲) نسخه [ب] سرانجامه شده (۳) نسخه [ب] منتهیسا *

شیراز است برده بقزلباش ملتانچی گردید . مرتضی پاشا به بصره آمده هر چند تجسس و تفحص نمود خزانه که محمد نشان داده بود نیافت . ازین رهگذر او را با برادر و گروه دیگر از هم گذرانید . پس از چند امواب جزائر از بے هنجاری و بد سلوکی مرتضی پاشا ستوه آمده هنگامه آزادی قذال گشتند . مرتضی پاشا شکست یافته ببغداد شتافت . و جمعی کثیر را از مردم او بتیغ از هم گذرانیدند و این مرده را بحسین پاشا رسانیده او را ببصره طلبیدند . او مال و عیال خود به بهبه^(۲) گذاشته به بصره آمد . و کار حکومت از سر گرفت . و ده درازده سال دیگر باایالت و حکم رانی آن آنکا پرداخت و همواره با سلاطین عظیم الشان هندوستان طریقه ارسال عرائض و هدایا مساوک میداشت . چنانچه در آخر سال سیوم عالم کبری نامه اخلاص طراز مشتمل بر تهنیت جلوس با اسپان عراقی نژاد بوسم پیشکش فرستاد *

بالجماعه چون فرمان رومی ملک روم بذایر بواعث نزاع و خلاصه^(۳) که از سرزد یحیی پاشا را بجایش تعیین فرمود . اشارایه نتوانست دران مرزد بوم اقامت درزید . و روی رفتن نزد قیصر هم بداشت تا کام با اهل و عیال و مدد دے از ملازمان جلای وطن اختیار کرده روی عزیمت بایران دبار نهاد . پس از وصول دران سرزمین بوی عزایت نشید . و گل التوائے نهید . برهذموئی اقبال نصیم عزه

(۲) نسخه [۱] بهوا (۳) نسخه [ج] مالک روم *

هندوستان نموده دهگرا گشت - و این اراده دولت آمادگی در پیشگاه
 خلافت درجه استحضار پذیرفته خلعت با پانکی و صافه فیل
 حواله گرز بردار شد - که در راه بآن غریب گزین دیار امانی و آمل
 رسانیده امید وار جلائل مراحم نماید - چون دوازدهم سال پانزدهم
 صفر سنه (۱۵۸۰) هزار و هشتاد هجری بحوالی دارالخلافت
 شاهجهان آباد رسید بخش‌های الماک اسد خان و صدرالصدر عابد خان
 قندهاری دروازه شهر پناه پذیرا شدند - دانشمندان خان میربخشی
 پیشوا آمد - و در بارگاه خلافت آداب موافق ضابطه بجا آورده باجازه
 بوسه دادن تخت و مساس دست پادشاهی بر پشت از سرش
 از آسمان در گذشت - یک قطعه لعل قیمت بیست هزار روپیه
 و ده سراسر پیشکش گذرانید - و بفوازش یک لک روپیه نقد
 و دیگر انواع عطایا سرافرازی یافته بمنصب پنج‌هزاری پنج‌هزار
 سوار و خطاب اسلام خان بلند نامی اندوخت - و حویلی رستم خان
 دکنی (که منزله سمع عالی بر لب آب جون) با فرش و دیگر لوازم
 و یک منزل کشنی (برای آنکه سفینه سوار از راه دریا به مجرای پادشاه
 می‌آمده باشد) مرحمت گردید - و افراسیاب پسر کلانش بمنصب
 دو هزار سوار و خطاب خانی و دیگر پسران عالی بیگ خطاب
 خانی و هزار و پانصدی ممتاز گشتند - و پس ازان باضافه هزار
 هزار سوار و تقاضا ده ماهه نقد و معافی^(۲) خوراک دراب چهار

(۲) مسخه [ج] ده ماهه و معافی *

مراد افروخت - و پستو بتفویض صوبه‌داری مالیه اختصاص یافت *
 از آنجا (که شجاعت و فراست از حدین حالش پیدا و ناردانی
 و ریاست از جبهه (رزگارش هویدا بود) بانطاف پادشاهی مرتقی
 و الاپایه امارت هندوستان شد - مرکوز خاطر خلد مکان آنکه اهل
 و عیال خود طایبیده دل نهاد توطن این روز بوم کردند - او بذاور وجه
 در طلب قبائل و پسر سیوهین خود مختار بیگ تعلل می نمود
 و بایت و لعل میگذرانید - ازین جهت از منصب بر طرف شده
 و از دولت حضور مهجور گردیده در ارجین رحل اقامت انداخت
 در آخر سال پانزدهم بالتماس عمده الملك خان جهان بهادر ناظم
 دکن ببعالی منصب و خدمت فایز گشته ^(۲) بسر داری فوج هراول
 همت بخش ارباب دغا گشت - و مکررا با عساکر پادشاهیه و نبیره
 بهاول بیجاپوری صف آرائیها اتفاق افتاد - در نوزدهم سال پانزدهم

ربیع الآخر سنه (۱۰۸۷) هزار و هشتاد و هفت هجری در این تراژدی بودن
 جنگ با غنیم جائے که خان مذکور بود قضا را وقت تقسیم آتش
 در بارت افتاد، قبل رم خورده راست در فوج غنیم رفت - مخالفان
 هجوم آوردند گرد گرفتند - و ریسمان عماری بریدند - و چون در زمین
 افتاد او را با پسرش علی بیگ خان پته تیغ در آوردند * * بیست *

* اهل راه سر کرد و افتاد پیش *

* کشان سوی دام قذا صید خویش *

(۲) در [بعضی نسخه] گشته خان مذکور بسر داری *

[۲۴۶]

ادرا زندگی مهلت نداد - و الا کارکردگی و خدمت طلبی با پردلی
 و درست اندیشی جمع داشته مصدر کارهای نمایان میشد - بزرگی
 و عمدگی بار میزدید - طبع موزونی هم داشت - از سمت * رباعی *

* یکچند که سیر بینوایی کردیم *

* بر درگه کبریا گدائی کردیم *

* بردیم برسم هدید اخته ز جگر *

* تا با سگ درست آشنائی کردیم *

و بعد فوتش افراسیاب خان از اصل و اضافه بمنصب دو هزار
 و پانصدی هزار و پانصد سوار و مختار بیگ (که با متعلقان پدر
 در سال هیزدهم باوجین رسیده غایبانه بمنصب هفتصدی صد سوار
 سراقراز شده بود) بمنصب هزار و چهارصد سوار سر برافراختند
 و اموال خان متوفی سه لک روپیه و بیست هزار اشرفی (که در
 اوجین و شولا پور ضبط شده بود) بهسرانش معاف گشته حکم شد
 که مطالبه پدر را جواب کنند - و پس از آن افراسیاب خان بفوجداری
 دهامونی مامور شده در سال بیست و چهارم بفوجداری مرادآباد
 از انتقال فیض الله خان کامیاب مراد گشت - و در همین سال مختار
 بیگ بخطاب نوازش خان موزن نوازش خسروانی گشته در سال سیم
 بفوجداری و تذمه داری مژدسور رایت افتخار افراشت - و در سال
سی و هفتم بحراست چکاء مرادآباد مامور شد - و پس از آن

(۲) نسخه [ج] داشت رباعی *

بفوجداری ماندند و ازان بعد بحکومت ایبچاپور متعین گردیدند - و در
سال چهل و هشتم بصوبه داری کشمیر درجه اعتبار پیمود *

(۲) ● اعظم خان کوکه ●

معروف بفدائی خان کوکه مظفر حسین نام برادر کلان خانجهان
بهادر گوکلتاش است - در عهد اعلی حضرت بدوام خدمات حضور
بمزید رشادت و اعتبار ناصیه احوال افروخت - ابتدا بداروغگی
عدالت فایز شده و پستری بمرافقت سفیر بیجاپور بایصال برغ
عطایای صاحبقران ثانی بعادل شاه والی انجا مامور گشت - و در
سال بیست و دوم بخدمت تونک سر برافراخت - و در سال
بیست و سیوم بخششی گوی احدیان یافت - و در سال بیست و چهارم
از اصل و اضافه بمنصب هزاری چهار صد سوار و بخششی گوی
منصبداران کابل و داروغگی توپخانه آنجا مفتخر گردید - و در سال
بیست و ششم شرف اندرز حضور گشته بتفویض میر تونکی بر خود
بالید - و پس ازان داروغگی فیول خاصه و پستری داروغگی افیال حلقه
نیز بدر مفوض شد - و در سال بیست و نهم بیافتن داروغگی
گرز برداران تحصیل مباحات نمود - و از تغیر تربیت خان میر تونکی
باز ضمیمه کارها گردید - و از راه نوازش و خانه زان پروری باضافه
بانصدی دو صد سوار بر نواخته در آغاز سال سیم بخطاب فدائی
خان مورد عواطف خسروانه گشت - و بعد ازان (که مهم فرمانروائی

(۲) نسخه [ب ج] اعظم خان معروف بفدائی خان کوکه *

بقیضه اقتدار عالمگیری در آمد (بوسیله نسبت کولتاشی مشمول
الطاف پادشاهانه شده هنگامی که در تعاقب دارا شکوه باغ اعز آباد
سواد در اختلاف دهلی از فر نزل جهانبانی نصارت تازه یافت)
ادرا بعطای نقره باخذ آوازه فرموده بهمراهی امیرالامرا شایسته خان
بکفایت مهم سلیمان شکوه (که از لکنؤ بجناح استعجال طی منازل
نموده اراده حقوق پسر داشت) مرخص گردید . خان مذکور پیش
از امیرالامرا بجانب پوربه شتافته آگهی یافت - که سلیمان شکوه
میدخواهد - که باعانت پرتوی سنگهه موزبان سری نگر از گذر هردوار
گذشته سرے بلاهور کشد - مشارالیه در یک شبانه روز هشتاد کوه
ایلغار کرده بهردوار رسید - آن سرگردان قبیله حیرانی از وصول خان
جلالت آئین مجال عبور نیافته ناچار بکوهستان سری نگر در آمد
فدائی خان معاودت نموده ناصیه سالی آستان خلافت گردید - و رخصت
یافت که بخلیل الله خان (که در تعاقب دارا شکوه تعیین شده)
پیوسته ضمیمه جنود اقبال باشد . در همین ایام (که الویه عالمگیری
بعزیمت ملتان بقصبه قصور پرتو نزل افکنده بود) حسب الطلب
بحضور آمده از انتقال ارادت خان موبه داراردهه بقوجدارهی آنجا
و گورکھپور دستوری یافت - و بعد از جنگ شجاع و فرار از برفاقت
معظم خان میر جمله مامور گردید - که ملتزم رکاب سلطان محمد
بوده در تعاقب آن گریز یا پردازد - پس ازان (که سلطان محمد

[۲۴۹]

فرعین نکاشی و گرمی هنگام جنگ و جدال که با عم داشتند از
میر اهنما می معظم خان ستوده آمده بشجاع پیوست . و پساتر (قوم
ادبار و بیدر لقی از سیمای احوالش بر خوانده فرین ندامت و نذبه
بمعصوم پادشاهی (جمع القهقری نمود) معظم خان حسب الحکم فدائی
خان را با قوچ بحر است و خرداری آن شاهزاده نا صواب از دیش
در آن حضور ساخت . و در سال چهارم از تغییر صف شکن خان
بخدمت میر آتشی خلعت سرافرازی پوشید *

چون آغاز سال ششم خطه دایذیر کشمیر مهبط مویب عالمگیری
گشت نوم سبیل (که قبایه ایست از قبائل افغان نیازی که آن طرف
دریای نیلاب تمکن دارند) در سواف ایام برخی از آنها در موضع
(۲) دهکوت موسوم بمعظم نگر (که این روی آب است) اقامت گزیده
مصدر شر و فساد میشدند . فوجداران و حکام بموجب حکم آنها را
لزمین طرف بآن روی آب دریا کوچانیده بودند . درین ولا آن طایفه
بمقتضای جهالت مسالک تهرن پیموده از آب نیلاب عبور نموده
نهان پادشاهی را متصرف شدند . خان مذکور (که با توپخانه و منصور
در کنار دریای چذاب بود) بر طبق یرایغ والا بستیکال آن گروه
پرداخته عرصه آن ناحیه را از خار وجود آنها پیرایش داد . و بدو زیست
آن سرزمین نموده بخنجر خان (که بفوجداری آنجا همین شده بود)
سپرده عمارت نمود . و در همین سال وقت مراجعت پادشاهی

(۲) نسخه [ب] و تکرار (۳) نسخه [ب] بآن روی دریا .

[۲۵۰]

[۲۵۰]

از لاهور بدار الخلافه چون عرصه شکارگاه کانوادهن^(۲) مضرب خیم
 پادشاهی گشت فدائی خان بهالش مفسدان توابع پنده چالندهر (که
 از راه ناعاقبت بینی سرفسان برداشته بودند) معین گردیده کاربند
 حکم گشت . سال هفتم بمنصب چهارهزاری در هزار و پانصد سوار
 هر برافراخت . و در سال دهم بقوچداری گورکهپور باضافه هزار و
 پانصد سوار بمنصب چهارهزاری چهار هزار سوار بلندرتبکی یافت
 و پستری سوبه داری اردهه نیز ضمیمه گردید . و در سال سیزدهم
 بحضور رسیده بصاحب سوبگی لاهور اعلام سرافرازی برافراخت
 چون در منزل غریب خانه شکست غریب باحوال محمد امین خان
 سوبه دار کابل راه بافتن از لاهور بهشارر شنافته بضبط آن نواحی
 برداشت . و پستری بیساق جمو متوجه شد . و چون در همین ایام سال
 هجدهم سواد حسن ابدال معسکر پادشاهی گردید فدائی خان از
 تغیر مهابت خان بنظم کابل درجه پیمای اوج بلند نامی گشته با فوج
 شایان و صاهان فرادان مرخص گردید . و بهراولیی آغرخان بهالش
 افغانان بدسگال کوشیده براه بازارک و سه چوبه جنگ کان از پشارر
 بحلال آباد رسید . و از انجا بکابل رفت . و وقت برگشتن افغانان
 زیاده از مورد ملخ فراهم آمده سد راه گردیدند . کارزار سه صحن
 واقع شد . فوج هراول از توزک افتاده اکثر توپخانه و بهیر بتاراج
 رفت . نزدیک بود که چشم زخم عظیم بار هم رسد . مردانه پای

(۲) در [اکثر نسخه] کانرو آهن *

تجدید افشردن قول را محفوظ نگاه داشت - و باز آغرخان را از تهاونگ
گذدمک طلبیده - هرادل ساختن - و باز دیگر بر سر کتل چلک که در
دشوار گذار است نبرد - مسبب اتفاق افتاد - سوای تور و قفنگ
آنقدر سنگ فیل را از قلهای کوه می غلطانیدند که عرصه بر لشکر
پادشاهی تنگ گردید - بمحض قائید ایزدی چندان تلاشهای دلیرانه
بکار رفت که آخر کار افغانان روگردان شده متفرق گشتند - فدائی
خان بهمعدانی فتح و نصرت بجلال آباد رسیده در احداث محکمها
و تعیین تهاجمات پرداختن - و در دفع آن طایفه شورش انگیز از
مراتب قاضی و تاراج و تخریب مساکن و مواطن چندانکه ممکن بود
و مسامحی جمیله بفعل آورد - و در پیشگاه خلافت نیکو خدمتیهای او
مقدون تحسین و آفرین گشته بخطاب اعظم خان کوکه فرق مباحثات
بذره اعلی سون - و در سال بیستم بحضور آمده از تغیر امیرالامرا
بنظم عمده صوبه بنگاله اختصاص یافت - و در سال بیست و یکم
چون حکومت آن مملکت بپادشاهزاده محمد اعظم شاه مفوض گشت
صوبه بهار از تغیر دکلی شاهزاده مذکور نامزدش گردید - خان
مشار الیه و همگرای عزیزمت تعلقه بود که نهم ربیع الآخر سنه (۱۰۸۹)
هزار و هشتاد و نهم هجری باخترت سرا شتافت - حویلی خان مذکور
واقع لاهور از مکانهای عمده آن بلده است - مدتها اقامتگاه صوبه داران
آنجا بود - پسر کلانش صالح خان (که خطاب فدائی خان یافته)

تقاضای بجای خود رقم پذیرفته - در دوم پسر مغدر خان داماد
 شاه جهان بهادر بود - در سال سی و سوم عالم گیری در فوجداری
 گوالیار بر کوه ناخته به تیر بندوق در گذشت *

• افتخار خان سلطان حسین *

پسر کلان امالت خان میر بخشی سمت - چون پدرش سال بیستم
 شاهجهانی در بلخ جهان گذران را پدری نمود پادشاه قدر شانس نظر
 بر نیکو خدمتیهای آن بفرمود کار طالب تلاش مفید پسرانش را منظور
 نظر تربیت فرموده در سال بیست و یکم سلطان حسین بدادریگی
 قورخانه سرفروزی یافت - و در سال بیست و دوم بدادریگی داغ
 از تغیر رحمت خان سوزت برافروخت - و در سال بیست و چهارم
 فوجداری میان دو آب سرمایه اعتبار اندوخت - و در سال سی
 و یکم باضافه سواران از اصل و اضافه بمناصب هزارگی پانصد سوار
 کامیاب روان گردید - و به همراهی هزارچه جسونت (که بصلاح اندوزی
 دازا شکوه حقیقه بمقابل شاهزاده محمد اردنگ زیب بهادر تعیین
 شده) رخصت مالوه یافت - در همان ایام آن شاهزاده نصرت نصیب
 به معذاتی اقبال از درباری نوبده گذشته بدان صوبه در آمد - راجه
 صد راه گشته مستعد کارزار گردید - پس ازان (که سوان نامی راجپوت
 علف تیغ عالم گیری شدند - و هزارچه هوش باخته راه فرار گرفت)
 جمعی از کمکیان بهو کمپ عالمگیری پیوسته بسیاری جان بدر بردند

(۲) نسخه [ج] در سال سیوم (۳) در [بعضی نسخه] بر کوه ناخته *

ساطان حسین (که با معتبران به پیش آهنگی مرادل متعین بود)
 خود را بکنار کشیده راه آگره سر نمود - و چون سیر فرمان رانی
 هندوستان بجایوس عالم گیری تزلین پذیرفت از آنجا (که جوهر
 ماهیت او خالی از فروغ آگاهی نبود) با انواع التفات پادشاهی مفتخر
 گشته باضافه منصب و خطاب افتخار خان چهار مباحات افروخت
 و بعد از جنگ شجاع از تغیر سیف خان بخدمت آخته بیگی
 و از اصل و اضافه بمنصب در هزاری هزار سوار امتیاز گرفت - و در
 سال ششم از تغیر فاضل خان (که بوالا پایگ وزارت بر آمد) بخدمت
 مبر سامانی خلعت افتخار پوشید - و چون خان مذکور بی بمزاج
 پادشاهی برده بود مدتها کار را باستقلال تمام سرانجام داد *

در سال سیزدهم پادشاه رسانیدند که شاهزاده محمد معظم
 ناظم دکن از بدهمنشینی و طبیعت پرستی بفریب خوشامد گویان
 از جا رفته اراده خود رانی و خود آرائی دارد - لهذا او را متعهد
 و محرم راز دانسته رخصت دکن یافت - و اندرز تلخ و شیرین
 در خور وقت بزبان او حواله رفت - مومی الیه خود را بجلد و چسبان
 رسانیده امانت برگذار - چون پادشاهزاده را مشرب اخلاص صافی بود
 و الحبار ناراضت اعلان صدق نداشتن بجز نسایم و رضا طایبی جواب
 سرفزه - و برات نه اش بر پادشاه متحقق گشت - و غضب بکلاف
 تبدیل یافت - اما درین ضمن بمعایت بدگویان قابو جو بنابر جهت
 عتاب متوجه حال افتخار خان گردید - و بعد رسیدنش بحضور

با آن همه اعزاز و اعتباری که داشتی مورد برطرفی منصب و خطاب شده گرز بودار تعیین شد - که او را از دریای آنک در گذرانند - و در سال چهاردهم بَعفو تقصیر و بحالی منصب و خطاب مجدداً مشمول التفات گشته بنظم صوبه کشمیر از تغیر سیف خان مامور گردید - و پستتر از کشمیر معزول شده در آن هنگام (که شورش افغانان کابل شده بود) در باقاصد پشاور رخصت یافت - و در سال نوزدهم بفرجدارگی بنگلشات نامزد گشت - و در سال بیست و یکم بحکومت اجنیر مرخص شد و پس از آن بهمراتب شاهزاده محمد اکبر دستوری یافت - و در سال بیست و سیوم بفرجدارگی جونپور مرفراز گردید - و در سال بیست و چهارم سنه (۱۰۹۲) هزار و نود و در هجری همان جا بساط هستی در نوردید - پسرانش عبدالله و عبدالهادی و عبدالباقی بحضور رسیده خراج ماتمی یافتند - و در عهد خادم منزل یکی از آنها بخطاب امالت خان مخاطب گشته بنیابت مختار خان مامور خانصامانی می برداخت - درین عهد کمال افلاس و فلاکت سرزده بدکن آمد - قدر شناسیهای نواب آصفجاء بفریادش رسیده بدیوانی دکن مخصوب گردید - و آخرها بحراست حیدرآباد متعین گشتی و در آنجا پیمانته حیاتش لبریز گردید - و دیگرے بخوبشی معمور خان شهرت داشت - خطاب تفاعر خان یافته در عهد محمد فرخ شهر قلعه داز و حارس بیجاپور شده همدتها در آن دیوانه بسر بود

و درسه از آسودگی و جمعیت بر احوال پراختلاش نکشود - همانجا
زندگی بسپرد *

* آتش خان جان بیگ *

پسر بختان بیگ روزبهانی مت - که سال اول جلوس خلد مکان
در جنگ محمد شجاع جان نثار گردید - نام برده در عین حیات پدر
بدر لک روشناسی پادشاه فایز بود - سال بیست و یکم بخطاب آتش
خان لوی ناه وری افراشته - و سال بیست و پنجم از تغیر سلاح خان
بخدمت میر قوزکی چهره امتیاز بر افروخت - برادرانش یکی منصور
خان - که چند سال بمیر آتشی دکن مامور بود - پستتر حارس ارزنگ آباد
گردید - در مبن یوسف خان - که در عهد خلد مکان بقوحداری
قمرنگر عرف کرنول سرافرازی داشت - و در عصر خلد منزل بنظم
سوله هیدرآباد نامزد شد - و پاپرا مفسد را کشت - اعقاب اینها
در دکن باقی *

مجموعه از کیفیت پاپرا بزبان قلم میدهد - نام برده از ازانل اهل -
حرفه تلفگانه بود - در عهد خلد مکان (۲) که دستم دل خان بنی مختار
سوله دار هیدرآباد بود (پاپرا مذکور خواهر خود را که مالدار بود کشته
بدان دستمایه پیدان گاه فراهم آورده هر کوهی ملجای خود ساخت
و دست رهزنی و دست اندازی بر مسافری و رعایای آنطرف دراز (۳)
کرد - قوحداران و زمینداران نواح در فکر گرفتن او شدند - او باستماع

(۲) نسخه [ب] خلد مکانی (۳) نسخه [ب] اطراف *

این امر نزد رنک در زمیندار پروگنه پولس^(۳) سرکار ایلمکندل شناخته
 نوکران گردیدند. و بعد چندان دران جا شروع بقطاع الطریقی نمود
 زمیندار مزبور بعد اثبات نزدی ادرا عقید ساخت. چون پور
 زمیندار مذکور کسل مند شده بود در ضمن اسارا رهائی یافته در
 موضع شاه پور عملاً پروگنه تری^(۳) کفده سرکار بهونگیر که جای قلب^(۴)
 واقع شده با سرور نامی مفسد پیشه دمساز گشت. در آنجا گنجی
 ساخته فلانیه بتاخت و تاراج می برداخت. رستم دل خان قاسم خان
 جماعه دار را فوجدار پروگنه کلپاک (که بمسافت قریب از شاه پور
 واقع گشته) مقور نموده برای دستگیر ساختن پاپرا تاکید نمود. در
 جنگ قاسم خان کشته شد. و سرور با پرداز خان نامی جماعه دار
 پیادگان همراهی خود در فزون سپاه گری مسافت پیش آمده جنگ
 یافت نموده کشته گردیدند. پاپرا چهیره شده بد بنای قلعه تاریکند
 پرداخت. و تا زمانکل و بهونگیر رسیدند. و ابواب بلا بردی سنگه
 آن بواج می کشود *

خادمینزل بعد فتح بره احمد کام بخش یوسف خان بوزلهانی را
 موبعدار حیدرآباد ساخته برای گرفتن پاپرا تاکید بلیغ فرمود. خان
 مزبور دلدار خان جماعه دار را با فوجی شایان تعیین نمود. نام برد
 در وقت (که آن شقی بمهرا کلپاک سرگرم بود) بر هوش رسیده

(۳) نسخه [ب] پولس سرکار ایلمکندل (۳) نسخه [ب] تری کفده (۴)

در [بعضی نسخه] بهونگیر *

بعد زد و خورد او را متهم ساخت - و در کلیسای تهبانه قایم نمود.
 درین ضمن خسرو پور را پاپرا [که با جمعی کثیر از مدعی در شاربوز
 محبوس و در شکنجه انواع عذاب بود - و غیر از زن او (که هر روز
 جنس خوردنی برای او می برد) هیچ کس ماذون نبود که پیش از
 (۲) بردن [بدست زن خود چند عدد سوهان طلب داشته زنجیر پاپرا
 خویش و چند محبوس دیگر بریده (رزس) (که آن شقاوت آثار برای
 شکار ماهی بیرون شاه پور رفته بود) با اتفاق دیگران برآمده پیداهای
 فکریان محبوس خانه و دروازه قلعه را کشته متسلط گردید - باسده
 این خبر پاپرا مضطرب گردیده خود را نزدیک قلعه رسانید - و صدای
 توپ از بالای قلعه بلند شد - چون برادرانش بزمینداران کلیسای
 اشاره این معنی کرده بود بمجرد رسیدن صدای توپ دالار خان
 با فوج روانه گشت - پس از رسیدن متصل شاه پور آریزو ستیزه گردید
 و داد - آخر پاپرا هزیمت یافته بتاریکندگی شتافت - چون این امر
 بیوسف خان رسید اول میرزا عابدی کار پرداز خود را تعیین نمود
 و ثانیاً خود هم با فوج شایان (سیده) تا نه ماه بمحاصره تاریکندگی
 پرداخت - پس از آن جهنده قول استناد نمود - هر که از قلعه
 برمی آمد انعام می یافت - پاپرا تغییر وضع نموده از قلعه مزبور
 بدر زد - و بدست همان برادر زن گرفتار گردید - چون پیش بیوسف
 خان آوردند خان مزبور بزد بغداد او را جدا ساخته سرار بعضی در

(۲) در [اکثر نسخه] او بدست زن خود

پادشاه فرستاد * * بیست *

* دهقان سال خوردن چاه خوش گفت با پسر *

* کای نور چشم من بجز از کشته ندروی *

* امانت خان میرک معین الدین احمد *

خان آموزش نشان میرک معین الدین احمد امانت خان خوافی
راستی منش درستی آئین - دیده در حقیقت بین - فقیر مشرب
غنی مزاج - فرشته خوی قدس امتزاج - پسندیده شیم ستوده اخلاق
صاحب مروت بلند رفاق - سعادت سیمای عالی فطرت - صافی ضمیر
والا فکرت - موسس قواعد دیانت و امانت - مشید بغیان فتوت
و سماحت - نیکو دای خیر اندیش - کم کیفه و مهر پیش - اهل
موطن اسلاف بزرگوار آن حمیده صفات بلده هرات دار السلطنت^(۲)
خراسان دیار است - جد کلانش میر حسن نام از پدر گرامی پدر
خویش میر حسین (که از اعیان آن شهر بود) کیف ما اتفاق زنجیده
بر سبیل تهاجر بقصبة خواف (که آنگه ایمن مختصر ازان مملکت
و مردم آنجا از قدیم الایام بکیاست و فطانت شهره آفاق اند) سر
کشید - خواجه علاء الدین محمد (که از اکابر و روسای آن مکان بود)
نظر بر قدم شناسائی نیاگان باستمالت و داجوئی پرداخته در خانگ
خود نگاهداشت - چون بوارق مجد و شرافت از ناصیه هالش امعه
ظهور میدان صبیة خود را بحباله عقدش در آردن - ناگزیر مشار الیه

(۲) در [بعضی نسخه] که دار السلطنت *

همان جا زخمی افامی انداخته صاحب اهل و عیال گردید - پس ازان
 (که خواجه شمس الدین محمد خوانی مشهور خانک رشید خواجه
 مذکور در ملازمی عرش آشیانی پایه انزلی بزرگی و اعتبار گشتی)
 میرک کمال ولد میر حسن معطور مع بحر خود میرک حسین
 نزد تغائی خود بهندرستان آمده روزگار برادر آسودگی میگذرانید
 درین جا نیز با یکی از بذات سادات همشهری خوش پیوند بیوگانی
 نمود - مبرک عطاءالله ازان عقیقه متولد شد - که در یساق بلخ بخششی
 پادشاهزاده محمد اردنگ زب بود - و بمؤید ترب و اعتبار امتیاز
 داشت - بنابر وجه از شاهزاده جدا شده در زمره ملازمان پادشاهی
 انصلاک یافته بمنصب هفت مدی سرافراز گشته اولاً ببخششی گری
 اهدیان متعیند کابل و پستر بدیوانی صوبه پتفه تعیین یافت - همان
 جا در آخر عهد اعلی حضرت شمع حیانتش به تذبذب اجل خاموش
 گردید - اما میرک حسین در عهد جنک مکانی بمنصب ساطانی
 و التفات خاقانی چهره عزت افروخته بگردانی و معامله فهمی
 سمت اشقار گرفت - در سال هفتم جهانگیری بهمراهی شاهزاده
 سلطان خرم مخاطب بشاهجهان بر مهم رانا متعین شد - چون
 ادیبوز مضرب خیم شاهي گردید، و کانهای معتبر رانا تهاه نشین
 گشت مشار الیه ببخششی گری و واقعه نویسی کوهلمیر مامور شد
 (۳)

(۲) نسخه [ب] هری خورش (۳) نسخه [ب] کوهلمیر - و در
 [بعض نسخه] کوهلمیر .

و پس ازان بیخشی گری دکن سرمایه اعتبار اندوخت - و بعد
از جانش صاحب قرانی بتفویض دیوانی دکن امتیاز یافت - و ازان
پس تا امروز (که زاده برصد سال است) این کار از شی این
خانواده شده - در سال هشتم بانعام ده هزار روپیه و عطای خلعت
و سیپ مبداهي گشته بعنوان سفارت با ارمغانی یک لک و بیست
و پنج هزار روپیه نزد نذر محمد خان والی بلخ برفاقت پاینده بی
نادر خان مذکور رخصت یافت - و در نامه پادشاهی القاب مومنی الیه
و شرف سید صحیح النسب و پسندیده حسب مصدر گردید - و بعد
مباردت از توران دیار بنابر جبهه معاتب گردید - چون فوت نمود
در مطالبه سرکار مشغول الذمه ماندند - خاندوران نصرت جنگ
دارین آشنائی موعی داشته باعاضه خویش برات آنها حاصل کرد
آنگاه ارشد آن مرحوم میرک معین الدین احمد مذکور در دیعان
و کتب بود - بعد تحصیل علوم اسمیه بانوگری پادشاهی فایز گشته
در سال (۱۰۵۰) هزار و پنجاهم هجری از پیش گاه خلافت
بیخشی گری و واقعه نویسی صریح اجمیر چهره رشد میان همسران
در اندوخت - و پس ازان اغلب که بتفویض کاره بدکن شدافت
در آنچه شیخ معروف بهگری در نسخه ذخیره الخوانین (که در
سال (۱۰۶۰) هزار و شصتم بتحریر در آورده) مرقوم ساخته - میرک
* ابن الدین پسر میرک حسین خوانی (که حقیقت پدر و پدر کلان
ایشان در بزگی و قبیله داری از آفتاب بزرگ تر است) درین حوالی

بفهم و فراست و دانش و حسن خط بهره کامل دارد - و در دیار دکن
 بعزت بعزمی برد - در سال بیست و هشتم شاهجهانی بهمراهی
 شاهزاده دازا شکوه بیساق قندهار رفته بعد معارفت از آن مهم در
 همین سال مطابق سنه (۱۰۹۴) هزار و شصت و چهار هجری از
 پیشگاه فردوس آشیانی بخدمت دیوانی و بخشگیری و واقع نویسی
 صوبه ملتان نوازش یافت - و زمان صمد دران دیار گذرانید - وضع
 و شریف و صغیر و کبیر آنجا نظر بردارستی و درستگی و صلاح و تقوی
 (که پیرایه حالش بود) حلقه ارادت در گوش کشیده مریدانه سلوک
 میکردند - تا امروز میرک جیو زبان زن اهل آن دیار است - دوکردهیی
 شهر باغ و حویله طرح کرده - که بکوته میرک جیو شهرت دارد
 و در عهد عالمگیری بدیوانی صوبه کابل اختصاص گرفته بخطاب
 امانت خان مخاطب گردید *

هرچند نزل اسما از صبد فیاض بمناسبت مسمی است
 و مسمی را در مطابقت اسم جهنم بجای اما این جا نتوان گفت که اسم
 عین مسمی است - بلکه این را از هزاران شرف و بها است - در عالم
 ایجاد و تکوین هیچ صفتی بامانیت و دیانت نمیرسد - بس عزیز
 و کم یاب - هر جا گل کند بهار نم و برکت است - و سرمایه آمو درجات
 کیمیای اقبال و سعادت است - و سرچشمه افزونی و زیادت - در
 چار بازار روزگار سودها بدلالگی دیانت برده اند - و در حدیقه
 زندگانی ثمرات مقصود از شجر امانت چیده *

بالجمله در سال چهاردهم عالم گیری از عمل و اضافه به منصب
 هزاری دوهصد سوار و از تغیر مناصب خان بدیوانی خالصه شریفة
 و مناصب درات بلور اعزاز اندر خدمت - و چون سال شانزدهم اسد
خان (که پس از فوت جعفر خان بامور وزارت بر سبیل نیابت
می پرداخت) دست از کارها کشید حسب الحکم خان مذکور
 و دیوان تن افراد دفتر خودها بدستخط و مهر خوش می رسانیدند
از انجا [که هم ارباب دیانت (که بے شوب ریا و غرض باشد) مصرف
احقاق حق و بهبود ولی نعمت است] املا از لوحه لایم خوف
 و قرص ندارد - در آن ایام بیگمات محل و خواجه مرایان معتبر (که
پادشاه راه سخن داشته مغرور قرب و اعتبار بودند) بشوم طمعین
خود مجوز و مکلف کارهای بے ضابطه شده مکرر سفارش بیجا
میکردند - چون اینجا سفارش رقع نداشتم و هرچه متضمن کفایت
سرکار و رفاه خاق الله می بود بے تحریک محرکه بعمل می آمد قطعا
تیغ شان نیرید - ناگزیر کمر بستیزه چست بسته چون ناخن کاوش
آنها هیچ جا بند نشد بتقریر عبد الحکیم پیش دست پرداختند
از انجا (که بسبب سفارش پیوسته دل نگران و برای استعفا بهانه جو
می بود بهمن تقریب در سال هیزدهم در مقامات حسن ابدال
استعفی گردید - هرچند پادشاه فرمود (که تقریر پیش دست موجب
استعفا نمی گردد) قبول نمود - چون نقش دیانت و کاردانی بر لوحه

خاطر پادشاهی مراسم بود فورا خدمت حراست دار السلطانه لاهور
 و قلعه داری آنجا تفویض یافت . و هنگام رخصت دیوانی صوبه نیز
 ضمیمه گشتن - هرچند از قبول کار مالی ابا آردن پادشاه فرمود که
 پسرکلانش عبدالقادر سرانجام خواهد داد - در آنجا هم سوی حویلی
 خواتی پوره متصل چوک کلان حویلی و حمام طرح نموده که مشهور
 عالم است - در سال بیست و دوم هنگامی (که مواد امیر مضراب
 خیام پادشاهی بود) بتفویض دیوانی صوبجات دکن خلعت امتیاز
 یافت - ازان بعد تا امروز این دیوانی اکثر درین دردمان مانده
 چون سال بیست و پنجم خجسته بغیاد اردنگ آباد بورد موکب
 پادشاهی فیض آموذ گردید حویلی نظام شاه مشهور بسبز بنگله (که
 بالفعل حاکم نشین آن بوده است) محل سکونتش بود - بشاهزاده
 محمد اعظم شاه تعلق گرفت - خان مغفور خواست که گدھی هر سول را
 که دو کردهی شهر است خورد نموده بطریق ملتان ببودباش خود
 بپزاید - پادشاه حویلی ملک عزیز را که متصل شاه گنج است تجویز
 فرمود - آن مرحوم باستعازت راضی نشده از سرکار والا ابتیام نموه
 چنانچه آن هم بکوتله اشتهار گرفته *

اوائل سال بیست و هفتم چون نهضت پادشاهی بجانب احمد نگر
 تصمیم یافت از آنجا (که پیش نهاد خاطر ممالک پیرای خلیفه زمان
 تسخیر بیجا پور و حیدر آباد بود) آن حق آگاه از جنگ مسلمین

احتراز لازم شمرده فرد استعقای نوکری (که سر دست داشت)
 گذرانید . پادشاه قدر شناس متفلس گشته همراه نگرمت - و بحر است
 خجسته بنیاد گذاشت - پس از چند ماه سال (۱۰۹۵) هزار
 و نود و پنج هجری طایر روح پر فتوحش بسیر هوای حدیقه جنان
 پرواز نمود - جذوبی شهر (که متصل آن درگاه عرفان پناه شاه نور
 حمای رافع شده) آسود * سید بهشتی شد * تاریخ این واقعه
 یافتند - حقیقه اطلاق این حرف مرگ بر امثال این بیدار دلان (که
 بتحصیل حسنات صوری و انذار مثنویات معنوی زندگی ابد دارند)
 از مرسومات است *

* هرگز نمرده اند و نمیرند اهل دل *

* حرفه سب نام مرگ برین قوم ترجمان *

حقایق آگاه میان شاه نور حمای (که درویش صاحب کمال بود)
 اکثر میفرمود - که آنچه مردم از ما می طلبند این بابای پیر دارن
 و اشاره بآن شناسا دل می نمود *

خوافی خان صاحب تاریخ لب اباب (که مرد صادق بقول
 انصاف پوره است) آورده - که دیانت دار واقعی (که ترقیب خویش
 ملحوظ نداشته رفاه خلاق بیش از کفایت سرکار منظورش باشد
 و در حکومت او شرری مالی و جانی باحدی نرسیده) بجز امانت
 خان کمتر شنیده و دیده شد - مکرر اعمال مطالبه دار و زمینداران

(۲) نسخه [۱ ب] بسر هوای *

نادار در محبوس خانه قریب بهلاکت رسیده برای سرکار غیر از
مظلوم و بدنامی حاصل نبود - قلبی بقدر حال بومعه و قسط بهرکس
مقرر نموده سرداد - چنانچه در لایحه یکدفعه ازین وجوه نقصان
در لک روپیه از نوشته اخبار نویسان بعرض رسید - بر خاطر پادشاهی
گران گذشت - چون بر کیفیت حال اطلاع شد استحضار فرمودند
در دکن هم ده دوازده لک روپیه بابت بقایای سفوات بر ذمه
دعایای سقیم الحال بود - که هر سال اهدیان و منصبداران تعیین شده
دامه وصول ناکرده خود - بلغی موفوفانه گرفته طومار ندارد می آوردند
همین قسم صباغ خطیر از پیشکش به بومیان نادر یک قلم معاف
نمود - اتفاقاً روزی پادشاه تعریف دیانت او می کرد - عرض نمود
که مثل من خاین دیگر نمیخواهد بود - هر سال مال ولی نعمت را
بر باقی داران معاف می نمایم - پادشاه فرمود که میدانم شما خزانه
آخرت ما را معمور میکنید - (نتهی کلامه *

في الواقع در پیشگاه خلافت نقش نوکری آن بزرگوار با این
منصب تللیل (که زیاده بر در هزاری نبوده) بوضع غریب نشسته
بما امور که در دایره مردمی نمی گنجید اگرچه همه حکم پادشاهی
بوده از خدا ترسی و مهربان دلی بعمل نمی آورد - و ازان جهت
که خلاف مرضی آقا سن استعفای نوکری می نمود - پادشاه حق آگاه
نظر بر بے غرضی و راست مزاجی او بتعافل میگذرانید *

(۲) نسخه [ب] مرورت *

از مخلص خان بخشی نقل کنند که میگفت امانت خان
 طرفه جا در مزاج خلد مکان داشت - در آن هنگام (که پادشاه اورنگ آباد
 بقدم پادشاهی زینت پذیرفت) شاهزاده معزالدین عرضی نمود که
 کار خانجات ما بسبب قلمت مکان بیرون شهر افتاده درین برشکال
 بوسیده می شود - حویلیهای سنجر بیگ مدفون که هم امش مشهور
 آن شهر است (که بزازگی داخل فرزای شده و هنوز در آن اش بونیامده)
 برای نگهداشت اسباب مطلوب - پادشاه بنا بر تعلقه بان مرحوم
 پروانگی فرمود - ناشنیده انگاشت - باز عرضی شاهزاده از نظر گذشت
 بمحمد علی خان خاسامان (که در قریب و اعتبار سهیم و شریک
 پادشاه) حکم شد - که بامانت خان سزادلی نموده آن مکان را بکسان
 شاهزاده حوزاه نماید - آن حق پرسک باین هم اعتنا نمود - تا آنکه
 روزی در سوازی (که هر دو در جلو بودند) محمد علی خان عرض
 کرد که برای حویلیی مرشد زاده هر چند سزادلی نموده بجائے فرسیده
 پادشاه متوجه امانت خان شدند - خان مذکور بے محابا عرض کرد
 که هرگاه درین برف و باران بشاه زاده جا بهم نمی رسد مردم سنجر
 بیگ را کجا سرو سایه پیدا می شود - من بر خود می ترسم که کل
 و کوزه چند دارم - فردا این روز بر آنها ست - معا فرد استغای
 نوکری گذرانید - که این کار بدیگره مقرر شود - پادشاه سر فرود برده
 هیچ نگفت *

در اوضاع معیشت ضوابط اغنیا بکار نمی برد - و به تکلفات
 دنیا داران اصلاً آشنا نبود - و تحلی بی فضل و کمالات (سمیه نیز داشت
 ترجمه شریعت الاسلام (که نسخه ایست جامع در آداب شریعت)
 از موافقات است - و در خط شکسته و نستعلیق صاحب تعلیم
 و تصرف است - هفت پسر و هشت دختر داشت - از همه اعیان
 کثیر مانده - الا وزارت خان متخلص بگرامی (که پسر درم است)
 بحضرات شگرف سرآمد ازان بود - طبع موزون داشت - صاحب
 دیوان است - این شعر از مشهور *

* بیت *

* تا قافله سافر چذون فال سفر زد *

* دیوانه ما دامن صحرا بگمزد *

بک پسر داشت موسوم بمیرک معین خان - پیش ازین چذون
 و دیعت حیات سپرد - از فرزند نماند - احوال دیگر اخلاف آن
 مخیران پناه مثل میر عبد القادر دیانت خان و میر حسین امانت
 خان ثانی و کاظم خان جد بیواسطه صحرا این اوراق جداگانه بر
 صفحه بیان ثبت گردیده - از حسن نیت آن بزرگوار است که درین
 انقلاب آباد روزگار (که بیک است و کشاد مژه چه خاندانهای عظیم الشان
 گرفتار ذلت و خواری نگشته - و تا چشم زدن آنکه سر بفاک میسود
 بخاک راه یکسان گردیده) فرزندان او بچهار واسطه تا حالت تحریر
 (که (۱۱۵۹) هزار و یک صد و پنجاه و نهم هجری است) بعزت

و آبرود دیوانی دکن و دیگر خدمات عمده بے تفرقة حادثه روزگار (که کمتر بدیگران مشاهده میشود) دارند .

• ایرج خان •

خلف رشید قزلباش خان افشار است . در حیات پدر برشادت و کارطابی نامه برآورده مصدر بهادری و بردای گردید . و در خدمت داروغگی توپخانه دکن بکاردانی و بیغرضی شهرت تمام گرفت . چون پدرش در سال بیست و دوم شاهجهانی در قلعه داری احمدنگر در گذشت او را از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار و خطاب خانی و محافظت قلعه مذکور سرافراز ساختند از همه فطری و کرم ذاتی مردم پدر را نگذاشت که متفرق شوند همه را از سپاه و شاگرد پیشه نگهداشت . و جوهای نلم گشت . و از سعادت مذدی و نیک اندیشی قرض پدر را بر ذمه خود گرفته بهرورش خویش و تبار همه مصرف نمود . در سال بیست و چهارم باضافه پانصدی بر نواخته از انتقال قزاق خان بتهانه داری پاتهری مضاف صوبه دکن نوازش یافت . و پستتر بحضور رسیده در سال بیست و پنجم بخدمت میرنورزی چهره افتخار برافروخت . و چون پادشاهزاده دارا شکوه بالشکرگران بیساق قندهار مامور شد بخشیکری بخان مزبور تفویض یافته بعطای عام نازک مباحات افراخت و پس از سعادت ازان مهم بفوجداری جمو و کانگوه و انعام پذیراه و هفت محل از کوهستان مزبور سربرانه گردید . و در سال سیم

چون شاهزاده محمد اوزنگ زیم بهادر ناظم دکن بمالش علی (۲)
 عادل شاه و قاجات و قازاق ملک او مامور شد خان مزبور نیز به همراهی
 میر جملة (که با لشکر جراز حضور کمکی شاهزاده قرار پذیرفته)
 رخصت یافت - و شاهزاده بعد از کشایش قلعه بیدر او را با اتفاق
 نصرت خان و کارطلب خان بسمت احمدنگر (که مردم سیوا و مذاچی
 بهونسله سر بشورش برداشته بودند) کسبل نمود - بنابر حدیث
 عارضه بمزاج اعلیٰ حضرت دارا شکوه از کمین جوئی و قابو طلبی (که
 همیشه در شکست برادران میکوشید) سهم بانجام نارسانیده امرای
 کمکی را بسزالی شدید طلب حضور نمود - ایرج خان (که با داراشکوه
 ربط تمام داشت - و خود را داراشکوه میگرفت) با اتفاق معتقد خان
 یسرکلان نجابت خان نقاره زنان راه همدردستان گرفت - گویند شاهزاده
 بوزیر خان نایب برهان پور نوشته بود که باستمالک هر دو پرداخته
 نگاهدارد - و الا فریب و غدری بکار برده آنها را دستگیر نماید - چون
 بظاهر بادیه مزبور پیوستند خان مذکور بتقریب ضیافت استعدای
 قدوم نمود - میخواستند که طریق اجابت پیمایند - آگهی شد که
 زیر کاسه نیم کاسه هست - همان وقت کوچ کرده براه افتادند - و از
 دریای نریده بدست قاصدان شاهزاده ایرج خان این بیت نوشته داد
 ظاهراً بوزیر خان فرستاده باشد *

* بیت *

(۲) نسخه [ب] بمالش عادل شاه (۳) نسخه [ج] نصیر خان و در [بعضی

نسخه] نصیری خان •

* صد شکر که از لربده پایاب گذشتیم *

* صدگوز و نود ریش که از آب گذشتیم *

و چون بحضور رسید بفوجداری یکی از محلات شرقیه دستوری یافت
و در ایام جنگ باشاره دارا شکوه جمعیت زیاده نگاه داشته روانه
مستقرالخلافه شده بود - نتوانست خود را بر رقص رسانید - و پس
از آن (که کوس کامیابی عالمگیری بلند آرازه شد - و داراشکوه پی سپهر
دشمن فرار گردید) خان مذکور ناصیه خجالت بر زمین ضراحت
گذاشته باستشفاع عمده الملک جعفر خان بعفو جرائم مشمول مراحم
خسروانه گشت - و در همان ایام خان مشارالیه بصوبه داری مالمه
رخصت یافت - امیر چ خان نیز در سلک کمکیان آنصوبه انحلاک گرفت
و در آغاز سال سیوم بفوجداری بهیلسه مضاف صوبه مسطور سرمایه
عزت اندوخت - پس از آن بفوجداری ایلیچپور اختصاص گرفت
و چون سال ۲۴م دلیر خان بتحصیل پیشکش چاندا و دیوگدهه تعیین
یافت - خان مذکور نیز بمرافقت او مامور شد - و بتقدیم نیکوخدمتی
دران ۲۴م مورد عنایت پادشاهی گشته از اصل و اضافه بمنصب دوهزار
و پانصدی در هزار سوار چهار دولت افروخت - پس از آن مدتی
بتعیذاتی دکن گذرانیده در سال ۲۵م بار دیگر بفوجداری ایلیچپور
از تغیر خانزمان متعین گشت - و در سال بیست و چهارم بنظم صوبه

(۲) نسخه [۱] بهسله - و نسخه [۲] بهسله (۳) نسخه [۳] چاندا

برهان پور فوق اعتبار بلند نمود - و بعد ازان بصاحب صونگی
 هزار سرمایه اعزاز اندوخت - بیست و سوم رمضان آغاز سال
 بیست و نهم سنه (۱۰۹۶) هزار و نود و ششم هجری بمطایب حیات
 در نوردید - و در باغ خودش (که بدوسته بدیوار قصبه ایلهچپور است)
 مدفون گشت - متصل آن سرائر و پوراه احداث نموده - و مقابل قصبه
 گذار (ود خانه) که از میان می گذرد (طرح سکونت ریخته - تا حال
 واماندهایش همان جا اقامت دارند - مشارالیه بسیار خوش وضع
 و صاحب سلوک بود - و طعام خوب بوفور داشت - و چون اسباب
 و دستگه زیاده بر امارت او بود همواره پربشان و فرزندار می بود
 ابتدا صیبه صادق خان میر بخشید در خانه داشت - و بدان سبب
 گردن اعتبار بیش از دیگران بر می افراشت - ازان عقیقه اولاد نشده
 درگذشت - خان مزبور را سه پسر بود - هیچ کدام ترقی نکرد - میر مومن
 خویش او از همه رشیدتر بود - چندی بنیابت حسن علی خان بهادر
 عالم گیر شاهی بصوبه داری ایلهچپور می پرداخت - کلان تر پسران او
 میرزا عبدالرضا چون متکفل محاسبه ذمه پدر شد سرا و پوره را
 بلا شرکت قابض گشت - لا ولد بود - زوجه اش مشهور به بهو بیگم
 مامای صالحه - تا دصال اوقات خود را بشایستگی بسر برده - زجه
 معاش همان معصوم پوره بود - دیگره میرزا مانوچهر که در جوانی
 درگذشت - از پسره ماند او باش وضع - بهو بیگم مذکوره دختره

از برادر خویش بفرزندی گرفته باز دواج او در آردن - پیش ازین هفت سال کما بیش چون آن صالحه رخت همتی نه کرد همه چیز بطریق ارث بار باز گردید - و بعد دو سال او هم راه عدم پیمود و پسرانش متصرف آند - سیوهمین میرزا محمد سعید بیشتر در ملازم پیشگی گذرانیده راه و رسم داشت - بشعر و سخن آشنا و از همه جا با خبر بود - از دست *

* بین *

* نقشه که بر زر است ندانید سرسری *

* ابن گرد نامه ایست که حاضر کذب پری *

خطاب پدر یافته چندے تحصیلدار چاندرا بود - آخرها برایشان شد و هیچ جا ناخنش بند نگردید - سرزده بسمت کرناک شتافت چندے همراه عبدالقادر خان پسر عبدالذبی خان میانه در بالاگهات کرناک گذرانید - پستر پایان گهات رفته درانجا پیمانہ هستیش پر شد - اولاد نداشته - درین پیروانه سالی هم خالی از حسن صورت نبود - با راقم صحبتی داشت - غفرالله له *

(۲)

* اشرف خان میر محمد اشرف *

پسر کلان اسلام خان مشهدی سمک - بجامعیت کمالات نقسانیه موصوف - و باحتوای فضائل انسانیه معروف - هنگامی (که پدر عالی قدرش ناظم دکن بود) او از جانب والد بحراسمت بلدہ برهانپور می پوداخت - چون آن خان مغفرت نشان و دیعت حیات سپرد

(۲) نسخه [۱] میرزا محمد اشرف *

[۲۷۳]

مشارالیه باضافه پانصدی در صد سوار بمنصب هزار و پانصدی
 پانصد سوار مورد مرحمت پادشاهی گردید . و در سال بیست
 و ششم بدادرتگی داغ سرفرازی یافت . و چون سال بیست و هفتم
 شاهزاده دارا شکوه با عساکر موافقه بیساق قندهار دستوری یافت
 میرمذکور باضافه پانصدی و خدمت دیوانی آن فوج سربرافراخته
 بخطاب اعتماد خانی چهره ناموری برافروخت . و پس از آن بدادرتگی
 کذاب خانه سرکار والا پدرايه اعزاز یافت . و در انجام سال سی و یکم
 (که زمان قریب الاختتام فرمانروائی اعلی حضرت است) بخدمت
 دیوانی و بخشی کرمی فوج سلیمان شکوه (که باذالیقی میرزا راجه
 حیسنگه بر سر شجاع غفلت آئین تعیین شده بود) امتیاز یافت
 و پس از جنگ سموگنده و هزیمت دارا شکوه چون الودیه ظفر طراز
 عالمگیری بجهان سذانی ارتفاع آسمانی گرفت خان مذکور از مرافقت
 سلیمان شکوه تخلف ورزیده از اسلام آباد متدورا بعز بحاط بوس رسیده
 کامیاب افزایش منصب گردید . و در همین ایام چون موکب پادشاهی
 بعزم آعاقب دارا شکوه از دریای ستلج عبور نمود خان مشارالیه
 بصوبه داری کشمیر از تغیر لشکر خان دستوری یافت . و در سال چهارم
 بمناسبت اسم بخطاب اشرف خانی بلذذ نامی گرفت . و در سال
 دهم از تغیر رضوی خان بخاری بخدمت دیوانی سرکار بیگم صاحب
 خلعت سرفرازی پوشید . و در سال سیزدهم بمنصب سه هزاری

(۲) نسخه [ج] بهر جداری کشیور .

[۳۵]

در خدمت خانسامانی والا مرتبه گردید - مدتی بدان کار پرداخته
 در سال بیست و یکم بواتع ذوانی مامور شد - و چون سال بیست
 و چهارم همت خان میربخشی در گذشت اشرف خان مسذن [رای
 بخشگیری اول گردیده بدست قهپی و ملایمت کارها بتقدیم رسانیده
 (۴) و نیم ذی القعدة سال سییم سنه (۱۰۹۷) هزار و نود و هفت هجری
 (که پنجم روز از فتح بیجاپور گذشته بود) شمع زندگی آن شرافت نشان
 خاموش گشت - بصلاح و عبادت و پرهیزگاری و تفاوت آراستگی
 داشت - و از بسکه ذایقه اش چاشنی گیر نعمت تصوف بود
 مثنوی مولانا را انتخاب نموده بمطالعه آن التذان وافر می بود
 و تبه خطوط نسخ و شکسته و تعلیق و نستعلیق را بدرجه کمال رسانیده
 اصغر و اکبر از شکسته نویسی او سر مشق درست قلمی می گرفتند
 پسر نداشت *

* آفر خان پیر محمد نام *

از امرای عهد خلد مکن است - نسب این قوم باغریانم (که از
 اولاد یافت بن نوح علیه السلام بود) مذهبی می شود - لهذا بدین
 لفظ ملقب گشته اند - اکثر این مردم بجواهر جرأت و جلالت موصوف
 در هر جا عام جانفشانی برافراشته نام بجگرداری برآورده اند
 وقت سلطنت فردوس آشیانی حسین قلمی نامی (که ازین فریق بانمن
 خود بنوکری پادشاهی استیلا یافت) بمنصب هزار و پانصدی

(۲) در [بعضی نسخه] سی و یکم *

مشقصد سوار و خطاب خانی رسیده سال بیست و پنجم فوت نمود
 نام برده سال اول جلوس عالمگیری بسرداری تبیاه قرار گرفته همراه
 شاهزاده محمد سلطان و معظم خان بدعاقب محمد شجاع جانب
 بنگاه تعیین گردید - و در معارک آنجا داد دایری و دلاری داده
 قردات شایسته بظهور رسانید - گویند در لشکر پادشاهی را عبور
 از آب گنگ بایسته کرد - و آن طرف آب مذکور مردم محمد شجاع
 با سامان حرب فراهم شده مستعد ممانعت بودند - نام برده (که
 بقراری لشکر پادشاهی مامور بود - و پیش پیش دایر خان هراول
 میرفت) اسپ را بآب زده همین که بالای آن گذار برآمده چپقش
 عظیم زردان فیل مستی (که پیش روی فوج خصم بود) آمده او را
 با اسپ بخراطوم برداشته دور انداخت - نام برده در همان گرمی
 بضرب شمشیر کار فیلدان را ساخته بجای او نشست - درین ضمن دلیر
 خان این ماجرا بچشم خود دیده از عقب رسید - و تحسین گویان
 برگرد ری گردید - نام برده گفت فیل برای آن خداوند گرفته ام
 بمن اسپ از اسپان کونل مرحمت شود - دایر خان گفت فیل هم
 بشما مبارک - و دو اسپ خوب جهت ری فرستاد *

بالجمله مومی الیه سال سیوم بخطاب خانی سربرافراخته همراه
 خانخانان بمهم آشام شدافت - و کارهای دست بسته بتقدیم رسانید
 با آنکه خانخانان از قردهای او راضی بودند اما چون منلان او شیوه

تعدادی بر اهل دیهات بکار برده خالی در ذوق می افکندند و همانندی
پیش نمی رفت فی الجماعه در حق او تغافل داشتند - ازین جهت
خان مزبور آزرده گشته سال پنجم خواه نخواه دستک راه از خانخانان
گرفته درانه حضور گردید - اگرچه خانخانان این ماجرا بپسر خود محمد
امین خان که میربخشی بود نوشت و از بعرض پادشاه رسانید و لهذا
آخر خان چند روز از ملازمت و محرابه معذوم و بتغییر منصب معاتب
ماند اما باز ببحالی منصب مورد نوازش گشته در کمکیان صوبه کابل
انتظام پذیرفت - و دران صوبه بتنبیه افغانه خیبر (که فساد پیشگان
مقربانند) گام سعی فراخ تر زده دقیده از زد و کشید و تخریب اماکن
و مساکن آنها در نگذاشتند - سال سیزدهم طالب حضور گردیده بیساق
دکن (که سیوا بهونسله سر تمدن برداشته بود) نامزد گشتند - درانجا
نیز جوهر مردانگی بر روی روز افکنده مکرر بر سر افواج مرهده
قاخه هزیمت داد - پستر حسب الحکم به پیشگاه سلطنت شتافته
سال هفدهم باز بهم افغانه کابل مرخص گردید - و این مرتبه نیز
به نیروی شجاعت چنانچه باید بتادیب آنها پرداخت - سال هیزدهم
بتماننداری جگدک قامت قابلیت آراست - سال بیست و چهارم
براه داری کابل و عطای نقاره کوس امتیاز بر نواخت - و سالها
در دارالملك بکارهای پادشاهی سرگرم ماند - سال سی و پنجم (که
پادشاه او را بدکن طلبداشته) پس از وصول بنواح اکبراباد مردم جهات
(که دران ایام شیوه سرکشی و قطاع الطریق داشتند) بر سر قافله

ریخته چند ازابی عقب مانده را تاراج نموده مردم را باسیری گرفتند - نام برده بدریافت این خبر برگذهی آنها تاخته گرفتند را از چنگل آنها رها ساخت - و متهورانه بمحاصره گذهی دیگر پرداخت دین ضمن گولی باندوق بار (سیده مطابق سنه (۱۱۰۲) یک هزار و یکصد و در هجری بدار آخرت پیوست - پسرش آغر خان ثانی ست - که رفته رفته بخطاب پدر سر بلند گشته - در عهد فردوس آرامگاه هم زنده بود - نامی به بلند و تپگی بر آورده بوقت موعود در گذشت *

• ارسلان خان •

پسر آله زدی خان اول است - ارسلان قلی نام داشت - سال پنجم چاوس خلد مکان از تغیر خواجه صادق بدخشی بفوجداری بنارس سرفرازی یافته سال هفتم از تغیر ضیاء الدین خان بفوجداری سیستان صوبه نده و از اصل و اضافه بمنصب هزاری نصد سوار ازان جمعه هشتصد سوار دو اسپه سه اسپه و خطاب ارسلان خان نامور گشت در سال دهم بفوجداری سلطان پور باهری ^(۲) ناسزد شده منصب در هزاری هشتصد سوار در اسپه سه اسپه قرار یافت - و سال چهارم باضافه پانصدی درجه تصاعد پیمود - قدمه احوال او مسموع نشد *

• امیر خان • پسر میران •

پسر خلیل الله خان زدی ست - والدی مکره او حمیده بانو

(۲) نسخه [ب] مله ری *

بیگم صبیحہ سیف خان و صبیحہ زادہ یمین الدولہ آصف خان اسماعیل
 در سال بیست و نهم شاهجهانی باضافہ پانصدی صد سوار بمنصب
 هزار و پانصدی پانصد سوار چہرگ امتیاز برافروختہ بخدومت
 میرتوزکی سوزرازی یافت - و در سال سی و یکم چون خلیل اللہ
 خان بصوبہ داری دہلی اختصاص گرفت ادرا بخطاب میرخانہ
 برنواختہ بہمراہی خان مذکور تعین نمودند - و در عہد خالد مکان
 بعد فوت پدر باضافہ منصب فایز گشتہ بفوجداری کوهستان جمو
 پایہ اعتبار برافراخت - و در سال دہم بہمراہی محمد امین خان
 میربخشی بمالش فیہ طاغیہ یوسف زئی مامور گشتہ سردار ادرا
 با جمع بغواہی شہباز گدھہ (کہ نزدیک لنگرکوت است) تعین نمود
 از مواضع حوایی آن را غارت نمودہ در فضای کوه کرہ مار درآمده
 چند قریہ دیگر را آتش زدہ بخاک برابر ساخت - و با مواہبی بسیار
 باشکر معاودت نمود - و در سال دوازدهم از تغیر حسن علی خان
 بداروغگی منصبداران جلو جہہ اعزاز افروخت - و در ہمین سال
 از انتقال آلہ وردی خان عام گیر شاہی بصوبہ داری آداباد قامت
 و جاہات براراستہ از اصل و اضافہ بمنصب چہار ہزاری سہ ہزار سوار
 در اسفند بلذد پایہ گشت - و در سال چہاردهم از خدمت معزول شدہ
 سعادت ملازمت اندرخت - و بذابر جہتہ روزے چند بسلب منصب
 معائب گردید - و در ہمین سال بدعالی مورد انظار عاطفت گشت

و چون در سال هفدهم از پیشگاه خلافت و جهانبانی فوجدارسی
 ادرج بار نامزد گردید بعلمت ابا و امتناع ازان کار از منصب برطرف
 شده گوشه انزوا برگزید - و در سال هیزدهم بتازگی مشمول عواطف
 خسروانه گشته بخطاب امیر خان و اضافه منصب درجه پیمای
 علو مرتبت شد - و بایالت صوبه بهار رخصت یافت - و در آنجا
 بمالش عالم و اسمعیل و دیگر افغانان شاهجهان پور و کانت کوها
 مساعی موفور بظهور آورده آنها را (که بعد از استیلاى افواج پادشاهی
 بیذاه قلعه در آمده بودند) دستگیر نمود - و در سال نوزدهم بتقبیل
 آستان سلطنت افتخار اندرخته در رکاب شاه عالم بهادر بیساق
 کابل مرخص شد *

(۲)
 از دیر این مرز و بوم بسکونت گزینی کردها گروه افغان بلغاک خانة
 شورش و فساد گردیده - خصوص در عهد عرش آشیانی - که هر جوق
 بخود سری و فتنه گری کردن افراخته و از عصیان منشی باهم یکنائی
 گزیده غبار طغیان برانگیختند - عساکر پادشاهی بقصد استیصال
 آن مفتنان بد سرشت مدتها آن زمین را پی سپور سم ستوران داشت
 چون بقتل و غارت از اندازه افزون خرابی تمام بآن جمع نافرجام
 راه یافت هرچند بسیار بزوایای ناکامی و پیغولهای گمنامی
 در ساختند لیکن هنوز اطفای ناپره بغی و فساد آن اشرار بالکلیه
 واقع نشده همواره مهم کهنه لنگ درمیان بوده به نیروی شمشیر زنی

سعید خان بهادر ظفر جنگ اکثر خار بن شورش این طایفه بد سرشت
 (۲)
 کنده گردید - و پس ازان بتوالی مرزد و عبور موکب فردوس آشیانی
 بدارالملک کابل و آمد و شد افواج گران پادشاهی (که بتسخیر بلخ
 و بدخشان و جهت مهم تندهار ازین راه تعیین یافته) بیشتر ازینها
 ترک شورش انگیزی نموده پای ادب در دامن اطاعت پدیدند
 و بسیاری از خود سران (که در مرزد بوم خود بصبر کرده گردن بر بقیه
 باج گذاری نمی دادند) از حد خویش قدم فراتر گذاشتند - بالجملة
 مهمات آن ولایت نظم و نسق شایسته گرفته صورت امنی بظاهر پدید
 آمد - و پس از آنکه نوبت فرمان درائی بخالد مکان رسید بنابر
 مستی و فراغت درستی صوبه دازان آن جسارت اندیشان تبه رای
 هوای فساد در دماغ پندار افکنده لوی خلاف و عصیان برافراشتند
 و چون زنبور خانه دفعه بر شوهریده مثل مور و مایح بر جوشیدند
 و مانند خیل زاغ و زغن فضای آن ناحیه را در گرفتند - چه فوجهای
 پادشاهی دستخوش قاراج آن نگرهیده کاران گردیدند - و امرای عمده
 در مقابل آنها غیر از خود را بغارت دادن و کشته شدن طرف
 نبستند - آخر الامر آیات پادشاهی بحسن ابدال برافراخته شد
 و تدابیر بسیار بکار رفت - قلع ریشه فساد آنها نگردید - و بعد
 سعادت بلاهور شاهزاده محمد معظم بخطاب شاه عالم بهادر
 امتیاز یافته تعیین آن مهم گشت - و پادشاه زاده بتقرس درست

(۲) در [بعضی نسخه] بتوالی و تواتر عبور موکب *

[۲۸۱]

و زای مائب خود یا از غیب دانی (که اهل دول اکثر ملهم می باشند)
 بقدر بصیرت آن مملکت برهم خورده منحصر بصوبه داری امیر خان
 دانسته تقویز آن کار بحضور برنگاشت. خان مذکور در سال بیستم
 سنه (۱۰۰۸) هزار و هشتاد و چهارم شهر محرم از تغیر
 اعظم خان کوکه بنظم آن صوبه ریاست ناموری برافراخت . و ابتدا
 بهر ادلی آنر خان بمالش افغانان حوالی پشاور از قولا واقع پرداخته
 خوچه بمسکوردگی خان مذکور بر افغانان کسبیل نمود . و آنر خان
 دران نواحی افغانان کشی زیاده نموده با ایمل خان (که بشاه شهرت
 یافته دران کوهستان سکه بنامش میزدند) کار بمشیت و گریبان
 رسانید . و از جسارت و پردلی درین حالت (که مردمش را از هزیمت
 سپرده بودند) قدم ثبات افشرد . نزدیک بود که از پای درآید . برخی
 هوا خواهان از جان نثارینا نموده ، ذائقش گرفته ازان مهلکه برآوردند
 و امیر خان پس از ضرب دست نمایان بتدریج چنان بتالیف
 و استمالک آن بیگانگان شهرستان آدمیت پرداخت که سران آن بجا بفره
 از وحشت و رمیدگی برآمده بے دسواس پیش او آمد و تن
 میگردن . و حساب بر میداشتند . و در حکومت بیست و دو ساله
 هرگز چشم زخمی بار نرسید . و هیچ زبونی و بد عملی نکشید
 در سال چهل و دوم بیست و هفتم شوال سنه (۱۱۰۹) یکهزار
 و یکصد و نه هجری جهان گذران را وداع نمود . در مذہب امامیه

(۲) نسخه [پ] برهم زده (۳) نسخه [ا] هشتم *

سعید خان بهادر ظفر جنگ اکثر خار بن شورش این طایفه بد سرشت
 (۲)
 کنده گردید - و پس از آن بتوالی مرز و عبور مرکب فردرس آشیانی
 بدارالملک کابل و آمد و شد افواج گران پادشاهی (که بتسخیر بلخ
 و بدخشان و جهت مهم تندهار ازین راه تعیین یافته) بیشتر ازینها
 ترک شورش انگیزی نموده پای ادب در دامن اطاعت پیچیدند
 و بسیاری از خود سران (که در مرز و بوم خود بسر برده گردن بر بقیه
 باج گذاری نمی دادند) از حد خویش قدم فراتر گذاشتند - بالجمله
 مهمات آن ولایت نظم و نسق شایسته گرفته صورت امنی بظاهر پدید
 آمد - و پس از آنکه نوبت فرمان دانی بخلد مکان رسید بنا بر
 حسنی و فراغت درستی موبه داران آن جسارت اندیشان تبعه رای
 هوای فساد در دماغ پندار افکنده لوای خلاف و عصیان برافراشتند
 و چون زنبور خانه دفعه بر شوریده مثل مور و مایح بر جوشیدند
 و مانند خیل زاع و زغن فضای آن ناحیه را در گرفتند - چه فوجهای
 پادشاهی دستخوش قاراج آن نگوهیده کاران گردیدند - و امرای عمده
 در مقابل آنها غیر از خود را بغارت دادن و کشته شدن طرف
 نبستند - آخر الامر ریاست پادشاهی بحسن ابدال برافراخته شد
 و تدابیر بسیار بکار رفت - قلع ریشه فساد آنها نگردید - و بعد
 معاودت بلاهور شاهزاده محمد معظم بخطاب شاه عالم بهادر
 امتیاز یافته تعیین آن مهم گشت - و پادشاه زاده بتفرس در سن

(۲) در [بعضی نسخه] بدالی و نواتر عبور مرکب .